

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۱
صفحه ۲۰۹ تا ۲۲۸

جایگاه حق و تکلیف در مشارکت سیاسی؛ مطالعه تطبیقی حقوق اساسی ج.ا.ایران و منشور جهانی حقوق بشر

حسن خورشیدی آباد شاپوری / دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران، ایمیل: khorshidi.hassan40@gmail.com
منوچهر توسلی نائینی / دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول، ایمیل: Tavassoli@ase.ui.ac.ir
سید محمدصادق احمدی / استادیار گروه حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران، ایمیل: sms_ahmadi@khuisf.ac.ir

چکیده

مشارکت سیاسی دارای جنبه‌های مختلفی است که از جمله می‌توان به وجود حق و تکلیف به عنوان مؤلفه‌های مرتبط با آن اشاره نمود. با این حال، مکاتب حقوق بشری هر کدام نسبت به مسأله حق و تکلیف دیدگاه‌های مختلفی دارند. بنابراین سؤال مقاله حاضر این است: حق و تکلیف چه جایگاهی در حقوق اساسی ج.ا.ایران و منشور جهانی حقوق بشر دارند؟ فرضیه این است: ابتنای حقوق اسلامی ج.ا.ایران بر کرامت ذاتی انسان و مسئولیت‌پذیری وی، باعث توأمانی حق و تکلیف در مسأله مشارکت سیاسی شده است. اما تکیه منشور جهانی حقوق بشر بر حق‌مندی انسان، مسئولیت و تکالیف انسان را نادیده می‌گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که مشارکت سیاسی در ج.ا.ایران بر مبنای توأمانی حق و تکلیف بنا شده است. بر این اساس، رابطه بین حق و تکلیف رابطه‌ای دو طرفی است و نمی‌توان این دو را از یکدیگر جدا نمود، بلکه تکلیف همواره به حق تعلق می‌گیرد و تکلیف غیر حق معنا ندارد. اما حق و تکلیف در حقوق بشر جهانی به صورت توأمانی دیده نمی‌شود و حق‌مندی انسان و اتخاذ رویکردی سلبی است که مقوله مشارکت سیاسی را نادیده می‌گیرد. در مقاله حاضر از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است که با مشخص نمودن محورهای مقایسه، نوعی نگرش تطبیقی نیز در پیش گرفته می‌شود.

کلیدواژه: حق، تکلیف، مشارکت سیاسی، ج.ا.ایران، منشور حقوق بشر.

تاریخ تأیید ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۶/۱۲

۱-۱. مقدمه

مشارکت سیاسی از مفاهیم مدرن و از لوازم زندگی دموکراتیک افراد در یک جامعه سیاسی محسوب می‌شود که بر مبنای حقوق و قوانین، نقش‌هایی برای افراد جامعه در نظر می‌گیرد. مشارکت سیاسی ارتباط قابل توجهی با حقوق سیاسی افراد در یک جامعه دارد، زیرا بخش مهمی از مؤلفه‌های مشارکت سیاسی می‌بایست بر مبنای حقوق سیاسی و شناسایی این حقوق در جامعه مبتنی باشد. مشارکت سیاسی همانند سایر موضوعات، ارتباط زیادی با دین و نگرش‌های دینی در جامعه دارد. بدین معنا که دین و گرایش‌های منبعث از آن هم می‌تواند عاملی برای توسعه مشارکت سیاسی باشد و یا اینکه مانعی جدی برای آن در نظر گرفته شود. این مسأله از آن جهت مهم است که حق و تکلیف در جامعه ایرانی که مبتنی بر گرایش‌های مذهبی است، تأثیرات زیادی بر مشارکت سیاسی می‌گذارد.

به طور کلی، در رابطه با حقوق بشر دو دیدگاه وجود دارد. یک نظر دین را ناتوان از وضع قواعدی به عنوان حقوق بشر می‌داند و مسأله حق را از دین استنباط نمی‌کند. دیدگاه دیگر که از سوی برخی نظریه‌پردازان دینی القا می‌شود، قائل به این است که دین مجموعه تکالیفی است برای بشر و او باید در قالب این تکالیف به انجام وظیفه پرداخته و تصور حقوقی برای اعطای اختیار و آزادی و غیر آن به انسان، خارج از موازین دینی و مبانی اسلامی است. اولین سؤالی که بر مبنای حقوق بشر در نزد حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و منشور جهانی حقوق بشر قابل طرح است، این است که اساساً دیدگاه اسلام و حقوق اساسی ج.ا.ایران و منشور جهانی حقوق بشر در مورد انسان چیست؟ در اندیشه اسلامی و حقوق بشر جهانی، انسان حق‌مدار است یا تکلیف-مدار؟ آیا اسلام به انسان به عنوان موجودی می‌نگرد که باید هر آنچه را که در تعالیم اسلامی آمده است، به عنوان تکلیف انجام دهد و در چارچوب تعبد به تکامل برسد؟ یا اینکه اینگونه نیست و انسان از حقوق مختلفی برخوردار است تا در سایه اختیار به رشد و تعالی برسد. بر همین اساس، پژوهش حاضر درصدد است تا از جایگاه بررسی حق و تکلیف و نسبت آن با مشارکت سیاسی، به بررسی وجوه مشارکت سیاسی در حقوق اساسی ج.ا.ایران و منشور جهانی حقوق بشر بپردازد.

۲-۱. پیشینه و ادبیات تحقیق

ادبیات موجود درباره حقوق و تکالیف انسان در آموزه‌های اسلامی و حقوق بشری بسیار گسترده و متنوع است که به برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده در این زمینه پرداخته می‌شود. مقاله درخشه و همکاران (۱۳۹۱) تحت عنوان «بررسی جهان‌شمولی اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر نقد مبانی اومانیستی آن» به ابعاد مختلف حقوق بشر جهانی از منظر تکلیف‌گرایی، اومانیسم محوری، نادیده گرفتن معنویت و تکیه بر مادی‌گرایی پرداخته و آنان را از منظر حقوق بشر اسلامی مورد نقد قرار داده است. محمد هاشمی (۱۳۹۳)، در کتاب حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، به مباحث کلی حقوق بشر از جمله مبانی دینی و زمینه‌های تاریخی حقوق بشر و حقوق و آزادی‌های افراد و همچنین در فصل پنجم به موضوع حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر پرداخته است. عبدالله جوادی آملی (۱۳۸۵) در اثر خود با عنوان "حق و تکلیف در اسلام" به طور مشخص مسأله حق و تکلیف را به عنوان بال‌ها و عناصر سازنده حقوق شهروندی و حقوق بشر در اسلام می‌داند که با توجه به اهمیت مسائلی نظیر حق الناس می‌تواند زوایای روشنی از حقوق انسان در نزد آموزه‌های اسلامی را به ما نشان دهد. محمدتقی جعفری (۱۳۸۰)، در اثر خود با عنوان "نظام جهانی حقوق بشر" به نقد دیدگاه‌های موجود در نزد حقوق بشر جهانی می‌پردازد که مبتنی بر آموزه‌های لیبرالی و منفعت محوری است نمی‌تواند حقوق معنوی و حقیقی انسان‌ها را به آنان نشان دهد. عباس شیخ شعاعی (۱۳۸۰)، نیز در پژوهشی با عنوان "نسبت میان حق و تکلیف"، انسان را براساس آموزه‌های دینی موجودی ذوابعد تلقی می‌کند که هم نیازمند حقوق ذاتی و اکتسابی است و هم در راستای مسؤولیت‌پذیری نیازمند تکالیف و مسؤولیت است. پژوهش‌های ذکر شده هر کدام به نحوی به مسأله حق و تکلیف و مسأله حقوق بشر پرداخته‌اند، اما آنچه پژوهش حاضر به دنبال بررسی آن است جایگاه حق و تکلیف در مقوله مشارکت سیاسی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و حقوق اساسی ج.ا. ایران است.

۳-۱. روش تحقیق

روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و از نوع مقایسه‌ای می‌باشد که مؤلفه‌های مختلفی نظیر حق و تکلیف و نسبت آن با مشارکت سیاسی را در دو نوع از حقوق بشر (منشور جهانی حقوق بشر) و (حقوق اساسی در ج.ا. ایران) مورد بررسی قرار می‌دهد. روش جمع‌آوری اطلاعات نیز به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای است.

۲- بحث و مبانی نظری

واژه «حق» در علم حقوق، به معانی متفاوتی استعمال می‌شود که برخی از آنان در این مبحث بررسی می‌شود. برخی تعاریف، حق را امتیاز و توانایی که هر جامعه برای اعضای خود به وجود می‌آورد. مانند حق مالکیت، حق ابوت و حق بنوت (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۴). با این حال، حق اصطلاحی حقوقی است. در این معنا، «حق» در اصطلاح حقوقی، عبارت است از: توانایی که شخص بر چیزی یا کسی داشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۶۶). به عبارت دیگر، حق عبارت است از قدرت یک فرد انسانی مطابق قانون بر انسان دیگر یا بر مال او و یا بر هردو؛ اعم از اینکه مال مذکور مادی و محسوس باشد؛ مانند: خانه، یا نباشد؛ مانند: طلب (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵: ۱۵). همچنین حق به معنای سلطه و تسلط انسان بر شیء نیز معنا شده است. همچنین نفعی که از نظر حقوقی حمایت شده است. طبق این نظر، صاحب واقعی حق کسی است که از آن سود می‌برد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۶۱۹). اختصاص شیء یا قیمتی به یک شخص که از ناحیه قانون حمایت می‌شود. همچنین امری است اعتباری که برای کسی (له) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود. در این تعریف، به سه عنصر بر می‌خوریم:

الف. کسی که حق برای اوست (من له الحق)؛

ب. کسی که حق بر اوست (من علیه الحق)؛

ج. آنچه متعلق حق است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۷).

بنابراین حق به معنای امتیاز و توانایی است که مطابق قانون به افراد جامعه و مال آنها اعطا می‌شود و از لحاظ حقوقی حمایت شده است.

تکلیف نیز اصطلاحی است که در کنار حق، البته بیش از همه در حقوق اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد. بر همین اساس، در فقه اوامر و نواهی قانونی را «تکلیف» گویند. به عبارت دیگر، آنها را الزامات قانونی می‌نامند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۵۰). همچنین از منظر اصولی ترکیب «تکلیف عقلایی» نزدیک به معنی فوق می‌باشد. تکلیف عقلایی، به معنای مسئولیت و الزام ناشی از احکام و قوانینی است که از سوی عقلا برای حفظ حقوق افراد و رعایت نظم اجتماعی وضع شده است. این الزام و پایبندی متوجه کسانی است که این قوانین عقلایی برای آنها وضع شده است، مانند الزام همه‌ی شهروندان به رعایت حقوق شهروندی. تکلیف را به دو نوع می‌دانند:

اخلاقی و حقوقی. البته مقصود این نیست که هیچ تکلیف اخلاقی، حقوقی نیست و بالعکس. بلکه اصولاً تکلیف، اخلاقی است. لکن در میان تکالیف اخلاقی، آنها که مستلزم وجود حقی هم باشد، از آنها به تکلیف حقوقی تعبیر می‌شود. بنابراین هر تکلیف حقوقی، ضرورتاً اخلاقی نیستند، مثلاً می‌توان به قوانین آیین دادرسی اشاره نمود که از منظر حقوقی حاکم هستند، اما ممکن است اخلاقی هم نباشند. همچنان که برخی تکالیف اخلاقی حقوقی نیستند. به عبارت دیگر، اصولاً هیچ تکلیف درست و کاملی غیر اخلاقی نمی‌تواند باشد (شیخ شعاعی، ۱۳۸۰: ۱۱۹). تکلیف یا الزام حقوقی این طور تعریف می‌شود: «تکلیف حقوقی عبارت است از آن تکلیف اخلاقی که یک شخص را وامی‌دارد تا فعالیت خاصی را که مناسب شخص دیگری است، آزاد بگذارد. یعنی مانع او نشود». از ویژگی‌های تکلیف حقوقی این است که همواره با اشخاص دیگر سروکار دارد. یعنی در برابر آن حقی قرار دارد. بنابراین در برابر هر تکلیف حقوقی حقی واقع شده است، درحالی‌که در برابر برخی تکالیف حق، واقع نشده است و آن تکالیف فقط اخلاقی‌اند و حقوقی نیستند (همان: ۱۲۰-۱۲۱). در نهایت اینکه، منظور از تکلیف، الزام و یا تعهد اخلاقی و قانونی است که نقض آن موجب مسئولیت می‌شود که همان مفهوم اصطلاحی می‌باشد.

مشارکت سیاسی نیز یکی از مؤلفه‌های اثرگذار در شکل‌گیری و تداوم نظام‌های سیاسی می‌باشد. توجه به مشارکت سیاسی مردم با تکیه بر صندوق‌های رأی یکی از ابزارها و زمینه‌های رسیدن به توسعه سیاسی در هر جامعه‌ای می‌باشد. به عبارت دیگر؛ مشارکت مردم در انتخابات اثرات بسیار زیادی روی توسعه پایدار جامعه دارد: انتخاب سیاست‌گذاران و اداره کنندگان امور جامعه، انتخاب سیاست‌ها، برنامه‌ها و چگونگی اداره امور جامعه، گردش قدرت و در نتیجه اعمال فشار روی قدرتمندان و همچنین مشروع نمودن نظام، قدرت‌نمایی به خارج، پیوند علایق و ایجاد همبستگی و بیان مخالفت و نارضایتی، پاسخگوتر شدن حکومت، احساس مسئولیت بیشتر شهروندان مشارکت‌کننده برای حل مسائل جامعه، کاهش نابرابری و تأکید نخبگان بر خواسته‌هایشان از جمله پیامدهای حاصل از برگزاری و شرکت در انتخابات در یک کشور است (شمس‌الدینی، ۱۳۸۹: ۱۴). آنچه در این مشارکت و به تبع آن توسعه سیاسی یک

جامعه مهم و تأثیرگذار است، توجه به ارزش‌ها و فرهنگ سیاسی حاکم بر مردم و اداره کنندگان آن سرزمین می‌باشد.

مجموعه نیروهای اجتماعی و سیاسی در درون فضای سیاسی تعیین کننده کنش مشارکت سیاسی هستند. مجموعه عناصر فضای سیاسی نیز عبارتند از: رأی دهنده، کاندیداها و ویژگی‌های خاص آنها از قبیل وابستگی حزبی، قومی- قبیله‌ای و نظرات کاندیداها درباره مسائل گوناگون، نیازمندی‌های درونی فرد و تجربه گذشته در میدان سیاسی (متقی، ۱۳۹۳: ۲۴۳). بدین ترتیب مؤلفه‌های مهمی در مسأله مشارکت سیاسی دخیل هستند که می‌توانند نوع خاصی از مشارکت سیاسی را در جامعه رقم بزنند. از همه مهم‌تر، مقولاتی نظیر حق و تکلیف شهروندان است که می‌تواند گونه خاصی از مشارکت سیاسی و به تبع آن، نظام حقوقی-سیاسی را بیافریند. مشارکت سیاسی تنها این نیست که فرد در نقش رأی دادن ظاهر شود، بلکه در فرآیند شهروندی باید نقش راهبردی داشته و اشاعه دهنده فرهنگ مسئولیت‌پذیر باشد. انتقادگری و انتقادپذیری بخش مهم دیگری از فرایند مشارکت سیاسی است که شهروندان را در عرصه سیاست و اجتماع فعال نگه می‌دارد. بر این اساس، انتقادگری و انتقادپذیری اصل اساسی تعاملات مؤثر میان شهروندان است؛ آنان باید توانایی داشته باشند تا فعل و انفعالات جامعه را مورد مذاقه قرار دهند و سپس هرگونه تحلیل فکری منظم و منطقی و جهت بهبود فرایندها را ارائه دهند. انتقادپذیری نیز به معنای توانایی تحلیل نظر دیگران و سپس درک منطق و مفهوم پیاده و پذیرش و یا رد آن است (فلاح زاده، ۱۳۹۵: ۴۲). بنابراین وجود فضای آزاد، تعامل واقعی و وجود رقابت در عرصه تعیین مدیران و رهبران سیاسی از یک سو و اثربخشی رفتار شهروندان بر اوضاع و احوال سیاسی از سوی دیگر به عنوان مهم‌ترین وجوه مشارکت سیاسی در نظر گرفته می‌شوند.

۳- مقایسه حقوق و تکلیف در منشور حقوق بشر و حقوق اساسی ج. ا.

ایران

به طور کلی بر پایه عناصر مختلفی می‌توان نسبت به بررسی جایگاه حق و تکلیف در منشور حقوق بشر و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقایسه تطبیقی انجام داد. بر همین اساس، مؤلفه‌های زیر به عنوان مهم‌ترین حقوق مطرح شده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۳. کرامت انسانی در حقوق اساسی ج. ۱. ایران و منشور جهانی حقوق بشر

دیدگاه‌های مختلفی در نزد متفکران اسلامی دیده می‌شود که هر کدام به نحوی نسبت حق و تکلیف را در آموزه‌های اسلامی تحلیل می‌کنند. برخی عقیده دارند انسان در اسلام باید همانند برده‌ای گوش به فرمان باشد. در واقع در نظر اینان رابطه آسمانی انسان و خالق، به سان رابطه زمینی برده و مولاست (عنایت، ۱۵، ۱۳۶۲). انسان باید گوش به فرمان او داشته و برده‌وار از او اطاعت کند. در این نظر، انسان موجودی است که صرفاً دارای تکلیف است و تعالیم دینی نیز سلسله قواعدی است که بیانگر وظایف مخلوق در برابر خالق است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۴). همچنین ادبیات حاکم بر دین که احکام خود را در قالب بایدها و نبایدها مطرح می‌سازد و از مختصات یک نظام یک‌طرفه تکلیف‌مدار می‌باشد، با اختیار و آزادی در تنافی است. همچنین، دین مشتمل بر مجازات‌های دنیوی و اخروی است و تعیین مجازات از مختصات یک نظام تکلیف-مدار است. در موردی که امری به عنوان حق برای فرد در نظر گرفته می‌شود، آن فرد را برای عدم استیفای حق مجازات نمی‌کنند و ماهیت مجازات متناسب با تکلیف و عدم انجام آن از سوی مکلف می‌باشد. اینها دلایلی است بر این عقیده که انسان در نگاه دین اسلام تکلیف‌مدار است و هرچند حقوق انسانی را در دین اسلام قابل پذیرش می‌دانند، اما در مجموع نسبتی میان کرامت مندرج در اعلامیه حقوق بشری در آموزه‌های اسلامی نمی‌بینند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۶۷).

بنابراین، تصور حقوقی از جمله حقوق شهروندی برای انسان در پرتو نیازهای معاصر در تضاد با مبانی دینی است. براساس این نظر، به مجموعه دستورات دینی تنها باید به عنوان یک وظیفه و تکلیف نگریست و حقوقی به عنوان حقوق بشر و شهروندی از حوزه دین خارج و حتی در تضاد با آن است. اما برخی رویکردها، انسان موردنظر اسلام را صاحب حق معرفی می‌کنند که توانایی رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی را دارد. از نظر این دسته از اندیشمندان، کرامت ذاتی انسانی که مبتنی بر اصول انسانیت است؛ مستلزم یک سری حقوق مشترک اجتماعی برای وی می‌باشد؛ مانند حق حیات، اندیشیدن و بهره‌برداری از منابع طبیعی، در این زمینه تفاوتی بین مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد. پنج دسته روایات مختلف را به منظور اثبات این نوع کرامت ذکر می‌کنند

و همین کرامت ذاتی مستلزم حقوق فطری و مشترک است (منتظری، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۳). براساس این دیدگاه، تمامی افراد بشر در حقوق معنوی خود به صورت ذاتی آزاد زاده شده و دارای کرامت و حقوق برابر با یکدیگر می‌باشند. در منظومه حق‌هایی که فقها ترسیم کرده‌اند، کرامت از سویی جزء حقوق غیرقابل نقل و انتقال و از سوی دیگر غیر قابل اسقاط و غیرقابل سقوط خواهد بود (انصاری، ۱۴۱۵: ۹) که حتی اراده انسان در سلب کردن آن نافذ نیست و توافق بر سقوط نیز نمی‌توان کرد؛ زیرا کرامت ذاتی، غیرقابل سلب است. از نظر این گروه، برای توضیح جایگاه حق و تکلیف و نقشی که در مشارکت سیاسی شهروندان بر عهده دارد، چنین دیدگاهی وجود دارد که خدای متعال نیز بر اهمیت حق‌الناس تأکید کرده تا مردم را به رعایت حقوق یکدیگر وادار کند و از تعدی و تجاوز باز دارد. اگر قصور و تقصیر در قلمرو حقوق خود را هم ببخشد، در قلمرو حق‌الناس بدون رضایت صاحبان حق را نمی‌بخشد.

در مقام مقایسه باید گفت که قواعد جهانی حقوق بشر که در قالب منشور حقوق بشر متجلی شده است، بر حقوق انسان تأکید ویژه‌ای می‌نماید. براساس منشور مزبور، حقوق انسان سلب‌ناپذیر است و متناسب با قواعد حقوقی رایج در جوامع ملی مختلف و بین‌المللی است که رضایت حکومت‌شوندگان یعنی افراد صاحب حق در آن لحاظ گردیده است. در حقوق بشر آزادی‌هایی وجود دارد که تمامی انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیضی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، ثروت، عقیده سیاسی و یا هر عقیده دیگر به طور مساوی و برابر بهره‌مند هستند. بر این اساس افراد بشر دارای حق و تکلیف بوده و حقوق آنها در ارتباط با دیگران معنی می‌یابد. به عبارتی حقوق افراد را در زندگی اجتماعی آنها باید جستجو کرد و آنها از یک حقوق بشری واحد که دربرگیرنده حقوق ذاتی و طبیعی آنهاست می‌باید بهره‌مند گردند. قوانین حقوق بشری فرمولی است که انسان‌ها با بکارگیری آن در زندگی اجتماعی به کرامت انسانی خود می‌رسند و بر این اساس، حقوق بشر حقوقی بنیادی و انتقال‌ناپذیر است و برای بقا بشر ضروری می‌باشد (هکی، ۱۳۸۹، ۸-۲۷). بررسی منشور حقوق بشر نشان می‌دهد که رفع

¹ . Inalienable

عوامل و دلایل سلطه بر انسان‌ها شالوده منشور حقوق بشر را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، در ماده ۱ و ۲ منشور حقوق بشر چنین بیان شده است:

ماده ۱: تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه‌ای برادرانه رفتار کنند. ماده ۲: «هر کس نمی‌تواند بی‌هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد».

با در نظر گرفتن مواد فوق، منشور حقوق بشر از این جهت، اصول برابری و کرامت انسانی را می‌پذیرد. اما راهکاری برای مشارکت سیاسی و مسوولیت‌پذیری انسان در قبال تحولات پیش‌روی وی ارائه نمی‌دهد. این موضوع از یک جهت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر آموزه‌های دینی است، مورد عنایت ویژه قرار گرفته است. می‌توان گفت امروزه نیز تاکید بر انسان‌گرایی ریشه در برداشت‌های دینی دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۰). که در حقوق بشر اسلامی و از جمله در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است (مقدمه قانون اساسی). از این جهت، نخستین حق هر شهروند و هر انسان ایجاد زمینه‌های رشد اوست، پس از آن باید محیط اجتماع فرصت رشد، توسعه و کمال را به افراد بدهد. اولین و مهم‌ترین نکته در ارتباط به شهروند این است که او یک انسان است و به عنوان شاهکار خلقت در دیدگاه اسلامی و قرآنی موجودی است که خداوند به او کرامت بخشیده است «ولقد کرمنا بنی آدم» این کرامت یک کرامت اعتباری نظیر آنچه در روابط میان آدمیان مطرح است، نیست؛ این یک کرامت مبنایی و واقعی است که در واقع، تابع و انعکاسی از کرامت خداوند متعال است. بنابراین، انسان به طور حقیقی موجودی است که دارای امتیاز و برجستگی است. انسان دارای مقام والا و برترین مخلوق خداوند است. این کرامت واقعی و ذاتی پایه و مبنای تعالیم اخلاقی و حقوقی است و باید مدنظر قرار گیرد.

بر این اساس حق و تکلیف در اصل دوم قانون اساسی از دو جنبه سلبی و ایجابی پایه‌های مشارکت سیاسی را تشکیل می‌دهند. قانون اساسی ایران ضمن اعلام کرامت و ارزش والای انسانی به عنوان یکی از مبانی و پایه‌های نظام جمهوری اسلامی (اصل دوم)، دولت را از جمله موظف کرده است که محیط مناسبی برای رشد فضایل اخلاقی ایجاد کند؛ سطح آگاهی‌های عمومی را بالا برد؛ زمینه هر گونه استبداد و خودکامگی را محو کند و با رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه، بستر لازم برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را فراهم کند (اصل سوم). با توجه به نقش دین در اداره امور جامعه و مشروعیت حکومت در نظام مردم‌سالار دینی، حقوق شهروندی بر پایه کرامت اکتسابی ارتباط وثیقی با دین‌مداری پیدا می‌کند (حبیب‌زاده و فرج پور، ۱۳۹۵: ۱۲۶).

بر این اساس، شهروندان افراد مطیع و محکومان حکومت که به عنوان ابزار ادامه مطامع شخصی و گروهی حاکمان مورد استفاده قرار گیرنده نمی‌باشد. در روابط دولت با افراد جامعه به عنوان شهروند، همواره این اصل باید مد نظر قرار گیرد و تعیین هر نوع حقوقی بدون در نظر داشتن این اصل غیر معتبر خواهد بود. رفتار دولتمردان، تعیین قواعد حقوقی و هر نوع تعاملی با شهروندان باید با حفظ اصل کرامت همراه باشد و گرنه از دیدگاه اسلامی مردود و غیر قابل قبول می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). این کرامت ذاتی و خدادی انسان اقتضاء دارد قواعدی برای حفظ آن در زندگی اجتماعی و در روابط حاکمان در نظر گرفته شود. انسان در دیدگاه اسلامی دارای دو حیثیت فردی و اجتماعی است. این حقیقت مورد قبول و تأکید اسلام است که با توجه به دیدگاه الهی و تعالیم اسلامی، اصل و اساس "تکامل فرد" است. آن که اصالت دارد، فرد می‌باشد؛ یعنی هدف خلقت به تکامل رسیدن افراد می‌باشد. اما از آنجا که بستر این تکامل فردی؛ اجتماع است، در نتیجه جامعه نیز به‌طور ثانوی از اهمیت برخوردار است. بنابراین مقوله حق در حقوق اساسی بسی گسترده‌تر از اعلامیه حقوق بشر است و علاوه بر اینکه کرامت ذاتی را مورد توجه قرار می‌دهد، به زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادهای آدمی نیز توجه نشان می‌دهد.

حقوق اساسی مجموعه حقوقی است که برای افراد در روابطشان با دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود. این حقوق در واقع همان حقوق عمده و اولیه‌ای است که متعلق به افراد

یک جامعه است که به موجب قانون اساسی با سایر قوانین یک کشور مورد شناسایی قرار گرفته است. این حقوق برای هر فرد در ارتباط با دولت شرایطی را فراهم می‌آورد که باید از تعرض دولت در امان بماند و آزادانه از حقوق مدنی و قانونی خود بهره‌مند شود. بر همین اساس، حقوق بشر جهانی بر پایه منشور جهانی خویش، نفی تبعیض و خودمختاری انسان‌ها را به‌عنوان یکی از حقوق شناخته شده انسان‌ها مدنظر قرار می‌دهد. در همین راستا در اصل دوم خویش بیان می‌دارد: «...نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد».

با توضیحی که در رابطه با مفهوم حقوق اساسی داده شد، چنین استنباط می‌شود که حقوق اساسی و حقوق شهروندی مفاهیمی کاملاً نزدیک به هم هستند اما از یکدیگر متمایزند. تمایز این دو مفهوم در این است که حقوق اساسی مانند حق حیات، حق تمامیت جسمی و روانی اشخاص و غیر آن که از حقوق بشر به شکل مطلق آن ناشی می‌شوند، باید از طرف همه دولت‌ها و نهادها در مورد همگان رعایت گردد. اما بخشی دیگر از این حقوق اساسی مانند حق مشارکت سیاسی که ملهم از حقوق بشر در شکل نسبی آن است، می‌تواند در برخی از قوانین اساسی شکل ملی به خود بگیرد و فقط شامل حال شهروندان کشوری خاص گردد (صفایی، ۱۳۷۴: ۲۵۷-۲۵۹). این بخش به عنوان حقوق شهروندی شناخته می‌شود. بنابراین، عامل ملی، وجه تمایز میان حقوق اساسی و حقوق شهروندی است. حقوق اساسی حقوقی است که صرفنظر از عامل تابعیت، باید نسبت به همه افراد مقیم یک کشور مورد رعایت واقع شود، اما حقوق شهروندی حقوقی است خاص شهروندان یک کشور، که رابطه سیاسی و حقوقی ویژه‌ای با آن کشور تحت عنوان تابعیت یا شهروندی دارند.

با توجه به اصل سوم اعلامیه حقوق بشر، اصل نوزدهم قانون اساسی حقوق ملت را صرفنظر از جایگاه طبقاتی و نژادی آنان مورد توجه قرار می‌دهد. در واقع در قانون اساسی حق برابری مردم از هر نژاد و رنگ و زبان به رسمیت شناخته شده است. این اصل نافی هرگونه امتیازات طبقاتی، قومی و نژادی است. مساوات مندرج در اصل نوزدهم، عمده‌تاً ناظر به مساوات در برابر قانون و برخورداری از حمایت قانونی از تمام

آحاد جامعه صرف نظر از پایگاه قومی، طبقاتی و نژادی است. با این حال، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران یک ویژگی متمایز دارند که جنبه تکلیفی را عاملی برای مشارکت سیاسی در نظر می‌گیرند. ضمن اینکه چنین تکلیفی، امری عقلایی و منطقی است. زیرا مشارکت سیاسی دارای دو بُعد است و نمی‌تواند تنها به حقوق معطوف باشد.

تکلیف اخلاقی در نزد حقوق اساسی ج. ا. ایران، مشارکت سیاسی را معطوف به امور سطحی و مادی محدود نمی‌نماید. بلکه آنچه مهم است «خیر عمومی» و سعادت فردی و جمعی بر پایه تعاون و نوع دوستی است. بنابراین مشارکت سیاسی در جایی معنا می‌یابد که بتواند زمینه ساز وحدت و یگانگی جامعه گردد. ماده ۲۲ منشور حقوق بشر به این مسأله نیز توجه نشان داده است. مطابق این ماده: «هر شخصی به عنوان عضو جامعه، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به یاری مساعی ملی و همکاری بین-المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه شخصیت خود را، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد». از سوی دیگر، همین مسأله نیز در قانون اساسی ج. ا. ایران به عنوان یک حق عمومی و البته تکلیفی برای ساختن اجتماع بهتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل ضرر نرساندن به دیگری یکی از نکاتی است که می‌تواند مشارکت سیاسی دیگران را از حیث وجود موانع برطرف سازد. اصل چهارم قانون اساسی: ناظر بر این اصل است که هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد. بدین ترتیب منافع و حقوق سایر شهروندان، همواره به عنوان راهنمایی برای دستیابی دیگران به حقوق خاص آنان مدنظر است. در امر ترجیح فرد با اجتماع با توجه به دیدگاه خاص مکتب اسلام، افراد مسلمان در امور مادی به نفع اجتماع از نفع خویش می‌گذرند، زیرا این نیز خود یکی از عوامل تکامل فردی در قالب عناوینی چون ایثار و امثال آن محسوب می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ۱۱۱). اما شهروندان جامعه اسلامی، در امور معنوی که در تراحم با آسایش و رفاه دیگران نیست، سعی در سبقت‌جویی دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۷۳). آنچه باید به عنوان مبانی نظری قرار گیرد. این است که هدف، سعادت و کمال افراد است و اگر برای جامعه ثقلی در نظر گرفته می‌شود به این اعتبار است. البته مقصود از کمال، تکامل معنوی و

مادی توأمان است که با معیارهای اسلامی تعیین می‌شود نه کمال مادی صرف که براساس حس سودجویی و منفعت طلبی استوار است. حقوقی که با عناوین حقوق شهروندی و بشر تعیین می‌شود، باید به این قضیه توجه داشته باشد که بستر جامعه را به گونه‌ای فراهم آورد که انسان‌ها، به سادگی و بدون موانع پیچیده گام در مسیر پیشرفت و سعادت واقعی نهند. بر اساس این واقعیت که انسان موجودی است دارای دو جنبه، تعیین حقوقی به عنوان حقوق شهروندی که مسیر پیشرفت وی را در جامعه فراهم نماید، لازم و اساسی است.

۲-۳. برابری و عدالت در حقوق اساسی و منشور حقوق بشر

اصل برابری هم در منشور جهانی حقوق بشر به عنوان یک اصل بنیادین مورد توجه است (مواد ۱ و ۲ منشور جهانی حقوق بشر). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل سی و ششم، حق برخورداری از دادخواهی عادلانه را برای افراد ملت به رسمیت می‌شناسد. این شناسایی به تنهایی شیعیان و یا ایرانی تبارها را مورد خطاب قرار نمی‌دهد، بلکه با خطاب قرار دادن افراد ملت، حق برخورداری از دادخواهی عادلانه را به عنوان اصلی اساسی در نظر می‌گیرد. همچنین، انسان موجودی، خداجو و وابسته به خداوند متعال است. انسان در اندیشه اسلامی موجودی است هدفمند و در مسیر خویش راه به سوی خداوند متمال دارد. او مخلوق خداست و کمال و سعادت واقعی وی در عبودیت آزادانه و عارفانه وی است. هدف از خلقت انسان عبادت و کمال‌طلبی در این جهت می‌باشد. هر راهی جز این، گرچه همراه با تنعم، رفاه، آسایش و رضایت باشد به بیراهه خواهد بود: «ما خلفت الجن والانس الا لیعبدون» ذاریات/۵۶. عبادت واقعی خداوند از سوی انسان زمانی تحقق کامل می‌یابد که جز او نپرستد و برنامه عملی زندگی خود را مطابق با دستورات الهی تنظیم نموده و به انجام رساند. این رویکرد ویژگی‌های اساسی دیدگاه اسلامی در مورد انسان است. تنظیم هرگونه قاعده‌ای به عنوان حقوق انسان باید با توجه به این خصیصه صورت پذیرد. عدم توجه به عامل خداجویی انسان در وضع قواعد حقوقی از سوی مقام واضع یعنی دولت، باعث بی-اعتباری آن قواعد خواهد بود، یعنی اینکه مقررات حقوقی حداقل نباید مانعی در راه خداطلبی و عبودیت شهروندان ایجاد نماید. بنابراین برقراری عدالت و اقامه قسط در جامعه وظیفه هر حاکم و حق هر شهروند است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا

رُسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ حَدِيدٌ/ ۲۵

بدین ترتیب، قسط و عدل مطلوب هر انسان است و در جای جای تعالیم اسلامی به آن امر شده است حتی اگر به ضرر شخصی باشد. ضمن اینکه در منظومه حقوق اساسی ج.ا. ایران، هر انسانی که صاحب کرامت ذاتی است برای رسیدن به جامعه‌ای سالم و بر مبنای خصوصیات الهی و انسانی تلاش می‌نماید. مطابق حقوق اساسی ج.ا. ایران که برگرفته از آموزه‌های دینی است، همه انسان‌ها از کرامت ذاتی و حیثیت طبیعی برخوردارند و خداوند باری تعالی برای گذران حیات انسان‌ها در فضای حق - تکلیفی متقابل متسالم این نوع کرامت را در نهاد همه انسان‌ها قرار داده است. این کرامت «نتیجه بشریت است و هر انسان از آن رو که انسان است، صاحب کرامت است» (عمید زنجانی و توکلی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). در یک کلام، می‌توان این نوع کرامت را کرامت این جهانی نامید (علیخانی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). مع‌ذلک، انسان‌ها مادامی که با اختیار خود جهت ارتکاب خیانت و جنایت بر خویشان و بر دیگران آن را از خود سلب نکنند، از این صفت شریف برخوردارند (جعفری تبریزی، ۱۳۷۰: ۷۷). انسان بدین دلیل که مقام خلافت الهی را به دوش می‌کشد، دارای کرامت می‌شود، فلذا انسانی که از قانون خداوندی تبعیت نکند، از کرامت برخوردار نخواهد بود (جوادی، ۱۳۷۵: ۱۶۲ و ۱۳۸۴: ۲۸۶ و ۲۸۷).

تمامی انواع حقوق بشر جهان‌شمول و تقسیم‌ناپذیرند و با هم وابستگی متقابل داشته و ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند. در ادامه آمده که جامعه جهانی باید حقوق بشر را به نحو فراگیر، عادلانه و منصفانه در نظر گیرد. در ضمن دولت‌ها با در نظر داشتن پیشینه‌های ملی، منطقه‌ای و تنوع زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی متعهد می‌شوند که صرف‌نظر از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به حمایت از تمامی قوانین حقوق بشری بپردازند (ذاکریان، ۱۳۹۵، ۴۵). از این جهت، حقوق بشر جهانی، مدافع نوعی برابری جهت دستیابی به جامعه مطلوب است که جلوه گر حقوق سیاسی در معنای آن به شمار می‌رود. مشارکت سیاسی را از یک جهت حقوق سیاسی نیز می‌نامند، زیرا به حقوقی که در تشکیل یا اداره حکومت اعمال می‌شود، حقوق سیاسی گفته می‌شود. این نوع حقوق را حقوق عمومی نیز می‌گویند، چه آن که مربوط به یک امر عمومی؛ یعنی

مشارکت مردم در حکومت و اداره جامعه است. اما این گونه حقوق تنها بخشی از حقوق عمومی - به معنای مصطلح - را تشکیل می‌دهد و روابط فرمان‌بران و حکومت را روشن می‌کند. این حقوق شامل قدرت و اختیار مشارکت مردم در برپائی و اداره حکومت است. این حقوق در قانون اساسی هر کشور برای شهروندان آن کشور شناخته می‌شود. حق رای دادن یا انتخاب شدن در مجالس قانون‌گذاری، حق شرکت در همه‌پرسی، حق داشتن مقامات دولتی، حق تابعیت، حق شکایت و مانند این‌ها، از مصادیق بارز حقوق سیاسی هستند. مجموع حقوق فوق برای هر شهروند حکومت، آزادی‌هایی را به وجود آورده و در نتیجه در پرتو آن‌ها می‌تواند عملی را انجام دهد یا ترک کند. از سوی دیگر، هر انسانی آن گاه می‌تواند از آزادی کامل و مطلق در هر یک از این زمینه‌ها استفاده نماید که در محیط آزاد و دور از افراد بشر زندگی کند، اما انسانی که در اجتماع زندگی می‌کند نمی‌تواند از آزادی خود به شکل غیر محدود استفاده کند، چه آنکه در بسیاری از موارد اراده و آزادی او، با آزادی و منافع دیگران رو به رو شده و تضاد پیدا می‌کند. از این‌رو، باید موارد تراحم بین حقوق فردی و آزادی در حدود آن‌ها (که لازمه حیات بشری به شیوه اجتماعی است) در نظام اجتماعی هر حکومت حل شود. در حکومت اسلامی که قوانین بر اساس دین و شریعت تدوین می‌گردد، قواعد و قوانین فقهی راه‌حل‌های مربوط را ارائه می‌دهند. حقوق اساسی برای مشارکت فعالانه در فرایندهای آزاد حکومت ضروری است و موارد زیر را در برمی‌گیرد. حق رأی و امکان تصدی مسئولیت در سطح حکومت، آزادی گردهمایی و تشکیل انجمن، آزادی دسترسی به اطلاعات و امکان فعالیت‌های سیاسی که به خوبی در اصول ۲۶ تا ۲۷ قانون اساسی دیده می‌شود. در این دو اصل، بخش مهمی از حقوق و تکالیف و رویکردی برای مشارکت سیاسی دیده می‌شود. اصل بیست و ششم قانون اساسی بر آزادی فعالیت‌های حزبی و صنفی مشروط به نقض نکردن استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهور اسلامی مبتنی است. همچنین اصل بیست و هفتم، آزادی تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها را مشروط بر حمل نکردن سلاح و مخالف نبودن با مبانی اسلامی، به رسمیت شناخته است.

۳-۳- حقوق و تکالیف در ج.ا. ایران و منشور جهانی حقوق بشر

از آنجا که نظام جمهوری اسلامی ایران، نظام مردم‌سالار دینی محسوب می‌شود و دین اسلام و مذهب رسمی کشور (مذهب تشیع) نقش مهمی در اداره امور و تحکیم روابط افراد با حاکمیت دارد، شهروندان جامعه اسلامی باید از حقوق شهروندی مضاعفی برخوردار باشند، زیرا این افراد، در سودرسانی به عموم جامعه و تأمین منافع و مصالح عامه، سهم بیشتر و نقش برجسته‌تری دارند. دلیل دومی که در چارچوب رابطه تقابلی حقوق - تکالیف باید بیان کرد این است که چون مسئولیت‌ها و وظایف مختلفی چه از نوع تکلیف و چه از نوع حکم بر دوش آنها نهاده شده است و حق‌ها و تکالیف متضایف‌اند؛ باید در مقابل تکالیف، از حقوق شهروندی خاصی نیز برخوردار باشند. یعنی علاوه بر حقوقی که همگان به صرف انسان بودن در آن مشترک‌اند که همانا حقوق بشر باشد؛ این افراد، حق‌ها و امتیازهای ویژه‌ای را در قالب حقوق شهروندی تصاحب می‌کنند. در قرآن نیز این دوگانگی، در خطاب به انسان (یا ایها الناس) و به مؤمنان (یا ایها الذین آمنوا) دیده می‌شود. در منشور حقوق شهروندی نیز مسأله مشارکت و حق تعیین سرنوشت شهروندان نیز تأکید شده است. به این معنا که هر حقی برای شهروند به موازات آن تکلیفی برای او هم در پی دارد. به همین نسبت هر حقی برای دولت، تکلیفی برای او هم به دنبال خواهد داشت، حقوق و تکالیف شهروندان و دولت در چنین معادله‌ای با هم پیش می‌رود و هیچ یک تماماً حق و تماماً تکلیف نیست (جاوید، ۱۳۹۲: ۳). بر همین اساس، حق مشارکت در تعیین سرنوشت در ماده ۱۵ حقوق شهروندی مورد توجه قرار گرفته است. مطابق این ماده: شهروندان به شکل برابر از حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش برخوردارند و می‌توانند این حق را از طریق همه پرسی یا انتخابات آزاد و منصفانه اعمال کنند. همچنین در راستای توأمانی حق و تکلیف، ماده ۱۶ حقوق شهروندی در راستای تفسیر اصول قانون اساسی، شهروندان را به مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی دعوت می‌نماید. مطابق این ماده: شهروندان برای مشارکت و نظارت در فرآیند انتخابات، برخورداری از امکانات و امتیازات دولتی از جمله یارانه، تبلیغات رایوئی، تلویزیونی و مانند اینها، بهره‌مندی از کمک‌های مردمی و سایر روش‌های تأمین هزینه‌های انتخاباتی، شکایت و اعتراض به تخلفات انتخاباتی نزد مقامات صلاحیت‌دار، از حقوق برابر برخوردارند.

به طور کلی، منشور جهانی حقوق بشر مجموعه ای از «حق»ها می باشد که چندان به تکالیف شهروندان توجهی ندارد. اعلامیه جهانی حقوق در مواد ۴، ۵، ۱۱، ۱۳، ۱۴ و ۱۶ به طور مشخص بر مجموعه ای از «حق»ها تأکید نموده و جایگاهی برای تکالیف در نظر نگرفته است. به عبارتی، منشور حقوق بشر انسان را محق و تکلیف را نوعی محدودیت تلقی می کند (درخشه و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۴). این اصل در واقع برگرفته از رویکردی لیبرال است که آزادی و برابری انسان ها را تا زمانی که به آزادی و حقوق دیگران تعرضی نداشته باشد، می پذیرد. این مسأله به خوبی در اصل دوم ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشر نمایان است. جایی که بیان شده است: «هرکس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادی های خود فقط تابع محدودیت هایی قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند». همچنین اصالت دادن به اراده فردی در منظومه فکری حقوق بشر جهانی، انسان را از محدودیت هایی نظیر تکالیف خارج می سازد اصالت را در فرم می بیند و به محتوای زندگی بشری که می بایست از تکالیف و مسئولیت پذیری انسانی سرشار باشد، اهمیتی قائل نمی شود. به عبارتی از حیث عدم وجود عنصر تکلیف در منظومه فکری منشور جهانی حقوق بشر باید گفت که چیزی جز پوسته ای تو خالی و بی محتوا نیست (عرب، ۱۳۷۶: ۲۱). باید گفت که این بی محتوایی به معنای چشم بستن به روی تکالیف انسانی در قبال زندگی اجتماعی خویش در نظم جهانی، رابطه اش با طبیعت، هم نوعان و محیط زندگی است که تبعات آن را در نابرابری های حقوقی در نظم مسلط جهانی مشاهده می کنیم.

اما این رویه در حقوق اساسی منبعث از آموزه های دین اسلام دارای تفاوت هایی است و اصل «تکلیف» به عنوان مکمل حقوق در نظر گرفته شده است. زیرا از نظر حقوق بشر اسلامی، حقوق و تکالیف بدون یکدیگر تعریف شدنی نیستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۸). توضیح اینکه، برنامه های دینی که به عنوان تکالیف مطرح می شوند؛ همگی حکمت مسلمی است که منفعت بندگان را در بر خواهد داشت و افراد با انجام این تکالیف به سعادت واقعی و اصل خواهند شد. بنابراین، از آنجا که وصول به سعادت حق آدمی است برای رسیدن به این مهم انجام اموری به عنوان تکلیف لازم و گریزناپذیر است. تکالیف الهی در نظام دینی بسان برنامه آموزشی است که دانشجوی

جوینده علم و فضیلت به عنوان یک برنامه مدون لازم برای رسیدن به مدارج علمی باید طی نماید. این تکالیف مقرر در برنامه آموزشی در واقع به حق دانشجو برگشت می‌نماید و آن حق تحصیل علم و کسب فضیلت است؛ و اگر چنین حقی نبود؛ چنین تکالیفی نیز وجود نداشت. بنابراین، تکالیف برگشت به حقوق دارند و در صورت نبودشان، تکالیف نیز منتفی خواهند بود (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۷). از این منظر، حقوق اساسی، راهی است برای استیفای منافع واقعی، برای رسیدن به کمال انسانی و همچنین عمل به تکالیف الهی. همچنین بیان چنین رویکردی که به صورت توأمانی حق و تکلیف در نظر گرفته می‌شود، برای احتراز از مفاسدی است که در عرصه فردی و عمومی رخ می‌دهد و حتی انسان را از رسیدن به مقام شایسته انسانی باز می‌دارد. به تعبیر شایسته، چنین باید گفت که تکالیف دینی بر ضد انسان نیست؛ بلکه برای انسان و جهت دستیابی به حقوق وی است.

۴- نتیجه گیری

حقوق بشر بر دو اصل حق و تکلیف استوار است و یکی از مبانی اصلی حقوق متقابل دولت و مردم در اسلام، اصل حق و تکلیف است. برخلاف منشور حقوق بشر که اعلامیه حقوق است و بر تکالیف انسانی و اتخاذ رویکرد ایجابی توجیهی ندارد. در مقابل این رویکرد، حقوق اسلامی دیده می‌شود که به طور مشخص در حقوق اساسی ج.ا. ایران نمود یافته است. براساس رویکرد اخیر، انسان‌ها تکالیف و حقوقی دارند و مبنای حقوق شهروندی را احکام الهی تشکیل می‌دهد. لذا، شهروندان به دلیل عضویت در یک واحد سیاسی به نام دولت، دارای حقوق و تکالیفی هستند. از این‌رو، شهروندی، وابستگی شهروند به یک جامعه است و حقوق شهروندی، حقوق و تکالیف شهروند نسبت به جامعه‌ای است که به آن تعلق دارد و این نگاه فارغ از جایگاه طبقاتی، نژادی، خونی، نسبی و مذهبی انسان‌ها صورت می‌گیرد. بر این اساس، نوع نگاه به بشر در مکاتب فلسفی در خصوص حقوق شهروندی نیز متفاوت می‌باشد. در ایده حقوق بشر جهانی، حقوق انسان را حق آزادی‌ها یا مدل شهروندی لیبرال تشکیل می‌دهد که از الگوی دولت-ملت مستنبط می‌شود که به دلیل تأکید فراوان بر آزادی‌های شخصی از مسئولیت‌ها و فداکاری‌های اجتماعی ضروری شانه خالی می‌کند. بدین ترتیب سخن گفتن از تکلیف و تقابل در یک نظام حقوقی جهانی، بیهوده بوده و نشان دهنده ناتوانی

آن از درک و ارائه مسئولیت و تکلیف اجتماعی است. بنابراین مقوله مشارکت سیاسی در ایده حقوق بشر جهانی به شکل ابتر باقی می‌ماند.

اعلامیه حقوق بشر بیش از همه به منع بردگی، رفتارهای ظالمانه، بازداشت‌های خودسرانه، عدم تبعیض در نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، مذهب، عقاید سیاسی و یا دیگر عقاید، حق پناهندگی، برخورداری از محاکمه عادلانه، ازدواج، آزادی بیان و نظر، آزادی اجتماعات مسالمت‌آمیز، انتخابات آزاد، فرصت‌های برابر جهت احراز مناصب دولتی و تملک اشاره دارد و راهکار مناسبی برای دستیابی انسان به بهبود شرایط در قالب مشارکت سیاسی دیده نمی‌شود. اما انسان در اندیشه اسلامی فردی است حق مدار و برای رسیدن به حقوق شایسته خود نیازمند انجام اموری به عنوان تکالیف است که از جمله با حضور در محافل و موضوعات سیاسی، شرایط مطلوبی برای خود رقم می‌زند. این رویکرد به خوبی در اصول قانون اساسی ج.ا. ایران و منشور حقوق شهروندی دیده می‌شود. بر این اساس، تکالیف نیز بازگشت به حقوق دارند. همچنین شناسایی و تعیین قواعدی برای زندگی اجتماعی انسان که از آن جمله حقوق بشر می‌باشد، نه تنها با مبانی دین مخالف نیست، بلکه برعکس از لوازم حتمی و مبنایی زندگی افراد در جامعه اسلامی قلمداد می‌شود. از طرف دیگر، دین با در اختیار داشتن اصول مبنایی و ابزار استنباط عقلی، توانایی کشف و وضع قواعد را در این ارتباط دارد و راهکارهای مناسبی برای حضور در عرصه سیاست و اجتماع مطرح می‌سازد که از جمله در قالب انتخاب حاکمان و نظارت بر عملکرد آنان تجلی پیدا می‌کند.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)، **المکاسب المحرمه**، جلد سوم، چاپ اول، تهران، نشر کنگره.

جاوید، ابراهیمی، محمدجواد، محمود (۱۳۹۲)، تکالیف شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، **مجله دانش حقوق عمومی**، شماره ۴، سال دوم.

جعفری تبریزی، محمد تقی (۱۳۷۰)، **حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب**، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، **ترمیم‌ولوژی حقوق**، تهران: انتشارات گنج دانش.

جعفری، محمد تقی (۱۳۸۰)، **نظام جهانی حقوق بشر**، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، **حق و تکلیف در اسلام**، قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، **فلسفه حقوق بشر**، تهران: انتشارات اسراء.

درخشه، جلال، نصرت پناه، فخاری، مرتضی (۱۳۹۱)، بررسی جهان‌شمولی اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر نقد مبانی اومانستی آن، **جستارهای سیاسی معاصر**، سال سوم، شماره دوم، صص ۹۰-۶۱.

ذاکریان، مهدی (۱۳۹۵) جهان‌شمولی حقوق بشر در نظام نوین بین‌المللی، **فصلنامه دین و ارتباطات**، ۸، ۹۵-۱۱۰. شیخ شاعی، عباس (۱۳۸۰)، "تناسب حق و تکلیف در مرد و زن، **مجله حورا**، شماره ۱۰، صص ۱۰۰-۱۱۷.

عرب، مهین (۱۳۷۶)، سیری در مبانی فکری-فلسفی تمدن و فرهنگ غرب، **نشریه ندای صادق**، سال دوم، شماره ۶.

علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۵)، **کرامت انسانی و خشونت در اسلام**، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۳، صص ۱۹۹-۱۲۲.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴)، **مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران**، تهران: انتشارات بهمن شیر.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، **مبانی حقوق عمومی**، تهران: نشر دادگستر.

متقی، افشین (۱۳۹۳)، خاستگاه آراء در نهمین دوره انتخابات مجلس در شهرستان کازرون بر پایه دیدگاه‌های اینگلهارت، **پیما نوریس و مکتب شیکاگو، نشریه جغرافیا و برنامه‌ریزی**، سال ۲۰، شماره ۵۷، صص ۲۵۴-۲۳۷.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷)، **حقوق و سیاست در قرآن**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۳)، **کاوش‌ها و چالش‌ها**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۸)، **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۹)، **تفسیر نمونه**، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.

منتظری، حسینعلی (۱۳۸۳)، **رساله حقوق**، چاپ چهارم، تهران، نشر سربای.

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۸)، **ولایت فقیه**، تهران: انتشارات طه.

هکی، فرشید (۱۳۸۹)، **گفت‌وگو حقوق بشر برای همه**، تهران: انتشارات شهر دانش.